

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 7, Autumn 2021, 413-430
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34268.2090

A Critical Review on the Book
“Contemporary Research Methods in the Humanities
(Discussions on Politics of Method)”

Leila Namdarian*

Alireza Seghatoleslami**

Abstract

The purpose of this article is to critically evaluate the book “*Critical Review of the Book Contemporary Research Methods in the Humanities (Discussions on Politics of Method)*”, by Ahmad Mohammadpour. The context for the formation of the most important theoretical and practical streams in the humanities and their ontological and epistemological aspects has been presented in this book. From this point of view, the book can be considered as a valuable document in this field. The main message of this book is that it is research methods derived from our worldviews and lifeworld that shape our understanding and interpretation of the world, and thus the author introduces a new concept called "Politics of Method ". The results of the review of this book show that the author has not been able to convey well the key and operational points about “Politics of Method ” and his new findings; Therefore, this book is not able to provide guidelines for researchers in designing a research program from the perspective of methodology. Lack of connection between chapters, different language in presenting views and topics, inadequate translation of many parts of the book, are also among the weaknesses of this book.

* Assistant Professor of Science and Technology Policy, Iranian Research Institute for Information Science and Technology (IranDoc), Tehran, Iran (Corresponding Author), Namdarian@irandoc.ac.ir

** Assistant Professor of Philosophy of Science, Iranian Research Institute for Information Science and Technology (IranDoc), Tehran, Iran, Seghatoleslami@irandoc.ac.ir

Date received: 06/01/2021, Date of acceptance: 17/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۴۱۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره هفتم، مهر ۱۴۰۰

Keywords: Contemporary Research Methods, Humanities, Politics of Method, Epistemological Unconscious, Scientific Habitus.



پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیست‌ویکم، شماره هفتم، مهر ۱۴۰۰، ۴۱۵ - ۴۳۰

بررسی انتقادی کتاب روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)

لیلا نامداریان*

علی‌رضا ثقه‌الاسلامی**

چکیده

هدف این مقاله ارزیابی نقادانه کتاب «روش تحقیق معاصر در علوم انسانی» (مباحثی در سیاست‌های روش)، تألیف احمد محمدپور است. در این کتاب، بستر شکل‌گیری بسیاری از مهم‌ترین جریان‌های نظری و عملی در علوم انسانی و جنبه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن‌ها، ارائه شده است. از این باب می‌توان کتاب مذکور را به عنوان منبع غنی در این زمینه قلمداد کرد. پیام اصلی کتاب مذکور این است که روش‌های تحقیق برگرفته از جهان‌بینی‌ها و موقعیت‌های زیست‌جهان ما هستند که درک و تفسیر ما از جهان را شکل می‌دهند و از این رو مفهوم «سیاست‌های روش» را معرفی می‌نماید. نتایج بررسی این کتاب نشان می‌دهد، نگارنده نتوانسته به خوبی نکات کلیدی و عملیاتی در باب «سیاست‌های روش» و یافته‌های جدید خود را منتقل نماید؛ از این رو این کتاب قادر نیست از منظر سیاست‌های روش، رهنمودهایی در زمینه طراحی یک برنامه پژوهشی در اختیار پژوهش‌گران قرار دهد. نبود پیوند میان فصل‌ها، فقدان تحلیل‌های فلسفی روش‌مند و منسجم

* استادیار سیاست‌گذاری علم و فناوری، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، Namdarian@irandoc.ac.ir

** استادیار فلسفه علم، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)، تهران، ایران،

Seghatoleslami@irandoc.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۶

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

در معرفی جریان‌های فلسفی، بارز بودن وجه ترجمه کتاب، از دیگر نقاط ضعف این کتاب قلمداد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: روش پژوهش معاصر، علوم انسانی، سیاست‌های روش، ناخودآگاه معرفت‌شناختی، عادت‌واره علمی.

۱. مقدمه

منشأ تشکیل حیطه معرفتی علوم انسانی در برخی موارد فکر و احساس انسان، مانند فلسفه، منطق، ادبیات و در برخی دیگر از موارد، رفتار انسان مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، و علوم سیاسی است (حافظ‌نیا ۱۳۹۹: ۶۷؛ ملکیان ۱۳۹۳: ۱۹). پژوهش علوم انسانی فرآیند معرفی چشم‌اندازها و تأملات جدید و بررسی نقادانه جزء اصلی آن است و عمدتاً بر نظریه، منبع، و متن تمرکز دارد (Ochsner et al., 2012). تاکنون طیف متنوعی از روش‌ها برای پژوهش‌های علوم انسانی ارائه شده است که عبارتند از: روش‌های زمینه‌گرا با جهت‌گیری تاریخی که به دنبال بررسی زمینه، محیط، پیشینه متن ادبی، آثار هنری، و... هستند، و روش‌های ذاتی که به مطالعه ساختار و مواد تشکیل‌دهنده مصنوع مورد مطالعه (متن، نقاشی، عکس، فیلم، نمایش و...) و روابط این عناصر با یکدیگر می‌پردازند (Harvard university, 2020). اگرچه این روش‌ها می‌توانند در کسب معرفت نسبت به جهان موثر باشند اما بخش عمده‌ای از معرفت نسبت به پدیده مورد بررسی در پژوهش‌های علوم انسانی تحت تأثیر رویه‌های ضمنی است که سختی با روش‌های پژوهش مرسوم علوم انسانی ندارد (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۵). این موضوع را می‌توان به خوبی با مفهوم «ناخودآگاه معرفت‌شناختی در پژوهش‌های علوم انسانی» تشریح کرد. «ناخودآگاه معرفت‌شناختی» در علوم انسانی ممکن است مغایر پیوندهای متعارف معرفت‌شناسی با روش‌های صریح و آگاهانه تولید و قضاوت ادعاهای دانشی، به نظر برسد. در این جا می‌توان «ناخودآگاه» را به مثابه ساختار عمیقی تعریف کرد که دربردارنده فرآیندها و اشکال گوناگون معرفت است که اگر چه برای کسب معرفت به نحوی آگاهانه در دسترس نیستند، اما با این حال توانایی الگوسازی اندیشه آگاهانه و رفتار آشکار را دارند. ناخودآگاه معرفت‌شناختی را می‌توان جایگزین مجموعه‌ای از اصطلاحاتی نظیر ایدئولوژی، هژمونی، آیین، نظم‌بخشی، اداراک‌های ضمنی، مفروضات معرفتی، و مفاهیمی دیگر برشمرد که به هم‌گرایی معرفتی در علم می‌انجامند. این مفهوم نشان می‌دهند که هم‌سویی‌های

مبنایی فکری درون رشته‌های علمی نزد دانشمندان و پژوهشگران، لزوماً با توافق صریح آنان در علم ایجاد و بازتولید نمی‌گردد. از این رو، «پیر بوردیو» مفهوم «عادت‌واره علمی» را به معنای تأثیرگذاری تمامی تجربه‌های زیسته دانشمندان و پژوهشگران (از جزئی‌ترین سطح مانند پیشینه تاریخی آن‌ها تا ساختارهای کلان اجتماعی جامعه علمی) بر فعالیت‌های علمی آنان معرفی می‌کند (Steinmetz, 2005: 45; Jeon, 2019). بر این اساس، ناخودآگاه معرفت‌شناختی را می‌توان برای توضیح گسترده‌تری از معنای «روش» با عنوان «سیاست روش» به کار گرفت (Steinmetz, 2005: 45). «سیاست روش» در مقابل معنای محدود از روش که به شیوه طرح‌های تحقیق، «تکنیک» نامیده می‌شود و تنها در «مقام داوری» و پس از «مقام گردآوری» عمل می‌کند، قابل طرح است (هاردینگ، ۱۳۷۸). روش در معنای گسترده آن یعنی «سیاست‌های روش»، بیانگر این است که روش بایستی آن‌چنان معرفی شود که نه تنها داوری‌های دانشمندان و پژوهشگران درباره تفسیر یا روایی اطلاعات را شامل شود بلکه تصمیمات آن‌ها درباره اینکه چه مسائلی دنبال شوند یا چه موقعی یک تحقیق به نتیجه برسد و حتی شیوه‌های همکاری و مبادله اطلاعات دانشمندان با یکدیگر را نیز دربر بگیرد (هاردینگ، ۱۳۷۸).

برای بسیاری از اندیشمندان قرن نوزدهم «روش» معنای محدودی دارد که خاستگاه آن را می‌توان در رساله «قواعدی برای هدایت ذهن» رنه دکارت جستجو کرد: «... روش برای بررسی حقیقت ضروری است... منظور من از روش قواعد ویژه و آسانی است که افرادی که به طور دقیق از آن‌ها استفاده می‌کنند، هرگز آنچه را که اشتباه است، درست نمی‌انگارند.» بر این اساس، تقلیل معنای روش به این تعریف، موجب تقویت هژمونی دیدگاه پوزیتیویستی بر معنای روش در علوم انسانی گردید. شاید به همین دلیل است که مفروضات پوزیتیویستی نه با خواندن آثار فیلسوفان پیش‌گام در این دیدگاه، بلکه از طریق گذراندن کلاس‌های آمار و روش تحقیق به دانشجویان تحصیلات تکمیلی در رشته‌هایی نظیر جامعه‌شناسی آموزش داده می‌شود. همان‌گونه که جزئیات در روش‌های کیفی کاملاً پوزیتیویستی در رشته‌هایی هم‌چون جامعه‌شناسی و علوم سیاسی نشان می‌دهد، روش در این معنای محدود، نسبتاً مستقل از مبانی فلسفی خود به‌طور کلی و مبانی معرفت‌شناسی خود به‌طور خاص است (Steinmetz, 2005: 46). از این رو به نظر می‌رسد استفاده از روش‌های تحقیق در معنای محدود آن، بدون توجه به مبانی و مفروضات هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن‌ها در پژوهش‌های علوم انسانی موجب تثبیت دیدگاه پوزیتیویستی و سیطره نگاهی ابزاری و فنی بر پژوهش‌های علوم انسانی شده است.

نویسنده کتاب پیش رو که مقاله حاضر به نقد آن می‌پردازد با بهره‌گیری از مفهوم «سیاست‌های روش»، بر این باور است که باید در چارچوب جهان‌بینی به موضوع روش پژوهش در علوم انسانی پرداخت. از دیدگاه وی، روش پژوهش تنها به تعریف‌های کمی، کیفی، یا ترکیبی مرسوم در علوم اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه تمرکز اصلی بر جهان‌بینی‌های کلان‌تری است که راهبردهای مذکور از آن‌ها برآمده است (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۴). کتاب مذکور، اثری ارزشمند است که فارغ از امکان دستیابی به هدف غایی مورد نظر (که نورا فکندن بر سیاست‌های روش در قلمرو علوم انسانی است) به گردآوری آرای برخی جریان‌های فلسفی معاصر حول ایده روش شناخت و واقعیت اجتماعی پرداخته است. در مقاله حاضر سعی بر این است که این کتاب از ابعاد و جنبه‌های مختلف، ساختاری، محتوایی و شکلی پیرامون موضوع اصلی کتاب یعنی «سیاست‌های روش» مورد نقد و بررسی قرار بگیرد.

۲. معرفی کلی اثر

کتاب «روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)»، تألیف احمد محمدپور است که توسط انتشارات ققنوس در سال ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است. احمد محمدپور، دکتری جامعه‌شناسی، استادیار انسان‌شناسی دانشگاه واندربیل و هم‌اکنون پژوهش‌گر و مدرس بخش مردم‌شناسی دانشگاه ماساچوست است. از وی کتاب‌ها و مقالات متعدد ملی و بین‌المللی در زمینه‌های روش‌شناسی و فلسفه روش به چاپ رسیده است.

کتاب «روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)»، حاصل اندیشه‌های اخیر وی درباره روش است. وی بر این باور است که نوع نگاهش به روش در کتاب مذکور با نگاه گذشته‌اش متفاوت است و از منظر جهان‌بینی‌های کلان و مبانی فلسفی که روش‌های پژوهش از آن برآمده است به مبحث روش می‌پردازد. این کتاب شامل بخش‌هایی نظیر پیش‌گفتار، یازده فصل، سخن پایانی، منابع و نمایه است. عنوان فصل‌ها به ترتیب عبارتند از: فصل اول - از پارادایم به اپیستمه؛ فصل دوم - شناخت عینی واقعیت: از کنت تا باسکار؛ فصل سوم - ساختار به مثابه واقعیت: از سوسور تا لاکان؛ فصل چهارم - روش‌شناسی رهایی بخش: از آدورنو تا هومی بهابها؛ فصل پنجم - انسان‌شناسی در چنبره نگاه‌ها: از هنری مورگان تا جورج مارکوس؛ فصل ششم - واقعیت به مثابه تفسیر معنا: از

دیلتهای تا گارفینکل؛ فصل هفتم - فلسفه قاره‌ای و جدال بر سر معنا: از کانت تا دریدا؛ فصل هشتم - فلسفه تحلیلی و تلاش برای رسیدن به حقیقت: از فرگه تا کوآین؛ فصل نهم - درک نوپراگماتیستی از روش: رورتی و فلسفه پساتحلیلی؛ فصل دهم - پست مدرنیسم و امکان تولید معرفت: از توینبی تا باومن؛ و در نهایت فصل یازدهم - بازتعریف معرفت در بستر سیاست رادیکال: از دریدا تا بدیو.

۳. نقد و تحلیل خاستگاه اثر

تاکنون در کشور، کتاب‌های متعددی در باب روش پژوهش و فلسفه روش در حوزه علوم انسانی منتشر شده است؛ برای نمونه برخی از این آثار عبارتند از: «روش تحقیق در علوم انسانی: راهنمای عملی در تنظیم طرح پژوهش» (محمودی و ربیعی رودسری، ۱۳۹۴)؛ «فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی» (ایمان، ۱۳۹۹)؛ «مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۹)؛ «روش تحقیق در علوم انسانی» (مهدی‌زاده اشرفی، ۱۳۹۴)؛ «درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی: روش و روش‌شناسی» (جوان و عبدالهی، ۱۳۸۹). با مروری بر این کتاب‌ها می‌توان دریافت دغدغه اصلی نویسندگان کتاب‌های ذکر شده این است که راه‌حل نیل به فهمی دقیق‌تر از علوم انسانی، شناخت فلسفه تحقیق این علوم است. آنان بر این باورند که فلسفه تحقیق، پژوهشگر را قادر می‌کند تا نسبت به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هر کدام از روش‌های تحقیق شناخت پیدا نمایند و بر پایه فهم این مبانی، بتوانند به گونه‌ای کارآمدتر و موثرتر از روش‌های تحقیق متناسب با حوزه‌های مختلف علم و معرفت استفاده نمایند. این موضوع را نگارنده در پیش‌گفتار با بیان مفهوم سیاست‌های روش مورد تأکید قرار می‌دهد. گردآورنده اشاره می‌کند که «مهم‌ترین هدف کتاب دعوت یا بازگرداندن مخاطب به سمت درکی فلسفی یا فرافرنظری از روش، حتی در خاص‌ترین معنای آن است (محمدپور ۱۶)». در جای دیگر بیان شده است: «در این کتاب، بر نیاز بازگشت به روش در قالب جهان‌بینی تأکید می‌شود (همان ۱۴)».

با توجه به آنچه که اشاره شد، به نظر می‌رسد که ظرایف و نکات کلیدی در پیوند با سیاست‌های روش، در قلب جریان‌های فلسفی در باب روش نهفته است. اما، درک مناسب از سیاست‌های روش در تحلیل‌های روش‌مند فلسفی در پرتو گفت‌ووشنودی تاریخی میان جریان‌های مختلف فلسفی که سیاست‌های روش را نمایندگی می‌کند امکان‌پذیر است. این

در حالی است که در این کتاب، در هر فصل به برخی از جریان‌ها و متفکران فلسفه بر پایه تناسب‌شان با عنوان آن فصل پرداخته شده است و فصل‌ها از سیر تاریخی خاصی برخوردار نیستند و جریان‌های فلسفی بدون تحلیل‌هایی روش‌مند و در تعاملی تاریخی قرار نمی‌گیرند. از این رو، در کتاب حاضر بلا تکلیفی‌های مفهومی و دوره‌ای کاملاً آشکار است و به نظر می‌رسد که نگارنده مسئولیت کشف ظرایف و نکات کلیدی سیاست‌های روش را به مخاطب واگذار کرده است؛ به گونه‌ای که مخاطب ممکن است در انتهای کتاب از خود بپرسد که رهاورد تعامل «روش تحقیق» و «سیاست‌های روش» در کجای اثر خود را آشکار می‌کنند! گرچه گردآورنده در «سخن پایانی» اثر اذعان می‌کند که

گفت‌وگو یا مباحثه درباره علوم انسانی متأخر و دوره‌بندی آن با ارجاع به مفاهیم زمانی گوناگون قرن اخیر بسیار دشوار و گاه ناممکن است... جایی که نه سیر زمانی تحولات نظری و روشی را می‌توان به‌طور سراسر تعیین کرد و نه امکان ترسیم بی‌دردسر چنین سیری متصور است. با این حال، کتاب به‌رغم همه کاستی‌ها، قبل از آن‌که به عنوان اصلی آن یعنی روش تحقیق معاصر در علوم انسانی معاصر پایبند باشد، بیش‌تر بر پاشنه عنوان فرعی خود یعنی سیاست‌های روش چرخیده است (همان ۴۹۹).

اما این اذعان، فقدان تحلیل‌هایی روش‌مند در پرتو تعامل و گفت‌وشنود تاریخی فلسفی میان فصل‌های مختلف اثر را در مقام سیاست‌های روش مرتفع نمی‌کند. به نظر می‌رسد راه‌حل این مشکل، از یک سو، تعریف رشته‌های حوزه علوم انسانی، توجه به پیوندهای بین رشته‌های علوم انسانی و تحولات متقابل آن‌ها، و از سوی دیگر ارائه تحلیل‌هایی روش‌مند از جریان‌های فلسفی در پرتو تعاملی تاریخی است، و در نهایت آشکارسازی پیوند میان این دو برای رخ‌نمایی سیاست‌های روش در روش تحقیق معاصر در علوم انسانی است. این درحالی است که اثر مذکور در این طی طریق ناتوان به نظر می‌رسد.

۴. نقد شکلی اثر

برخی از مؤلفه‌های جامعیت صوری که وجه آموزشی کتاب را تقویت می‌نماید، نادیده گرفته شده است. برای نمونه، هیچ‌کدام از فصل‌های کتاب دارای جمع‌بندی یا نتیجه‌گیری نیست. از سوی دیگر، از آنجاکه اغلب بخش‌های کتاب ترجمه است، بهتر بود در انتهای کتاب واژه‌نامه‌های فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی ارائه می‌گردید. در

متن کتاب کلمه‌ها و مفاهیمی ارائه شده است که یا به خوبی معادل‌یابی فارسی نشده‌اند یا نامتعارف هستند؛ برای نمونه، «رشک قضیب» ص ۱۴۱، «داغ هیستری» ص ۱۶۱، «جهان‌گیر شدن فرهنگ» ص ۱۸۲، «خود-تیبینی» ص ۲۴۳، «افق مندی» ص ۳۰۹، «مطمح‌نظر» ص ۳۱۲، «اعقاب» ص ۳۲۲، «فراست فلسفی» ص ۳۶۸، «غیرزبانمند» ص ۳۸۴، «اسلاف» ص ۳۸۷، «آشکارگی‌های گام به گام» ص ۳۹۱، «ذهن یزدانی» ص ۳۹۱، «رسمی» ص ۳۹۵، «مستظهر» ص ۳۹۶ ...

به این ترتیب به نظر می‌رسد در نگارش این کتاب از شیوه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی نشده است. علاوه بر این، نبود یکدستی در برخی از واژه‌گزینی‌ها نیز به چشم می‌خورد؛ برای نمونه، «نومن» در صفحه ۲۸۲ «ناپدیدار» و در ص ۲۸۵ «شیء معقول» ترجمه شده است.

بهرتر بود که اسامی انگلیسی درون متن به صورت انگلیسی پانویس می‌شدند ولی این اتفاق در بسیاری از بخش‌های کتاب نیافتاده است؛ برای نمونه، «بارکلی» ص ۲۴۷، «پروتاگوراس» ص ۲۸۲، «گورگیاس» ص ۲۸۲، «برنتانو» ص ۲۸۲، «کی‌یرکگور» ص ۲۹۹، «کاپلستون» ص ۳۰۲ ...

معادل انگلیسی برخی از واژگان به جای ذکر در پانویس آن صفحه، در متن و مقابل آن واژه نوشته شده است؛ برای نمونه، «جنس (sex)» و «جنسیت (gender)»، در صفحه ۱۳۸ و نیز «جنس (sex)»، صفحه ۱۵۷.

بخش‌های زیادی از فصل‌های کتاب، ترجمه منابع انگلیسی است، از این رو به دلیل این‌که در ترجمه از فارسی سلیس و روان بهره گرفته نشده، ردپای ترجمه در فصل‌های گوناگون کتاب مشهود است که بعضاً مبهم و نامفهوم و نیازمند ویرایش ادبی می‌باشند؛ برای نمونه، «ساختارها را باید کاملاً از دستکاری‌های فردی سخن‌گفتن انتزاع کرد» ص ۹۴؛ «بازهم جداکردن دلخواهی بودن واقعی نشانه‌ها از مقوله الزام برخاسته از قواعد امری سخت و دشوار است» ص ۹۵؛ «ساختارهای اجتماعی چون طبقه پراکتیس جسمی را تعیین می‌کنند، اما عاملیت انسانی نیز وضعیت‌های اجتماعی را از طریق خلق و خوی جسمی و ذائقه‌های رسمی طبقه‌اش بازتولید می‌کند.» ص ۱۶۲؛ «بحران‌های مالی و اقتصادی، تاثیر فلاکت‌بار تعدیل ساختاری بر اثر برنامه‌های تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، وابستگی بیشتر به تجارت جهانی، مشکلات زیست محیطی بدون منافع اقتصادی و جهان‌خواری فرهنگی از طریق ارتباطات جهانی است.» ص ۱۷۸؛

«فهم هستی‌شناسی هستی و غیرتاملی است، مادام که در زمینه‌های خاص دیگر عمل و فهمیده می‌شود.» (ص ۲۲۶)؛ «پدیدارشناسی عبارت است از پژوهش پدیدارها آنطور که در آگاهی به تصویر می‌آیند که هم ابژه آگاهی را دربر می‌گیرد و هم شیوه بازنمایی این ابژه‌ها در آگاهی را.» (ص ۲۸۶)؛ «هوسرل هرگز قادر نبوده از توصیف محض ظاهر فراتر رود و خود را زندانی می‌اندیشم دکارتی کرد.» (ص ۲۸۶) ...

مشکل دیگر در کتاب، وجود مطالب تکراری است؛ برای نمونه، در ص ۳۷ بیان شده است: «بایگانی نظام‌های مختلف احکام و نظام تشکیل و تغییر آن‌هاست. هرچه فاصله تاریخی ما از بایگانی کمتر باشد، توصیف آن‌ها دشوارتر می‌شود.» و همین عبارت دوباره در ابتدای ص ۵۴، عیناً تکرار شده است؛ در ص ۱۷۶ بیان شده است: «در واقع، مفهوم غرب بیش از آن‌که مفهومی جغرافیایی باشد، به مفهومی ذهنی تبدیل شده است.» این عبارت عیناً در سطر چهارم ص ۱۷۷، تکرار شده است؛ ...

همچنین، زبان نگارش فصل‌ها یکدست نیست و متفاوت است. برخی از فصل‌ها با ادبیات و زبان خاص دوران خود و برخی دیگر با زبان و ادبیات روز نوشته شده‌اند. دلیل این امر این است که در اغلب موارد نگارنده به ترجمه متون اکتفا نموده‌اند و کم‌تر با قلم خود به روایت دیدگاه‌ها و اندیشه‌های و یا حتی نقد آن‌ها پرداخته است.

در کتاب سه تصویر با عنوان‌های مدل ۱ (ص ۲۸۱)، مدل ۲ (ص ۲۲۰) و مدل ۳ (ص ۳۸۲) معرفی شده‌اند؛ نوع نامگذاری این شکل‌ها چنین می‌نماید که ارتباطی میان آن‌ها وجود دارد و مخاطب تا انتهای کتاب همواره منتظر مقایسه میان این مدل‌ها می‌ماند ولی در هیچ‌جای کتاب حتی مؤخره، به ارتباط، پیوند و یا حتی مقایسه آن‌ها پرداخته نشده است.

در خصوص ویژگی‌های فنی کتاب نیز می‌توان به نکاتی اشاره کرد. «ققنوس» ناشر کتاب، جزء ناشران معتبر و با سابقه کشور است. کتاب در قطع رقعی تهیه شده است و ۵۲۸ صفحه دارد. قطع رقعی اغلب مطلوب خوانندگان است چون حمل آن آسان است و مطالعه کتاب را به نوعی تسهیل می‌کند. کیفیت چاپ و برش کتاب، قلم و صفحه‌آرایی آن در حد مناسبی است با این وجود صحافی سرد برای کتاب انتخاب شده است که به دلیل حجم بالای کتاب این نوع صحافی برای آن مناسب نیست. نقل‌قول‌ها در کتاب با فونت کوچک‌تر نشان داده شده است که این کار تمایز خوبی را بین متن و نقل‌قول‌ها ایجاد نموده و به خوبی می‌تواند توجه مخاطب را جلب نماید. کیفیت جلد کتاب مناسب و از مشخصه‌های بارز آن آوردن چکیده کتاب در پشت جلد است که فرصت مرور کلی محتوای کتاب را برای مخاطب فراهم می‌نماید.

۵. نقد محتوایی اثر

نقد محتوایی این اثر متکی بر تأملاتی نظری و تأکید بر تحلیل‌های روش‌مند فلسفی است. آن‌چنان که در آثاری مشابه مرسوم است، آشکارسازی مبانی و جریان‌های فلسفی در روش‌های تحقیق بایستی از رهگذر تحلیل‌های روش‌مند فلسفی تحقق پذیرد. در چنین تحلیل‌هایی، ابتدا به تمایز مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جریان‌های فلسفی پرداخته می‌شود تا از این مسیر بتوان استلزام‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در روش‌های تحقیق آشکار ساخت. در نهایت، در این چارچوب تحلیلی منسجم می‌توان بر سیاست‌های حاکم بر روش‌های تحقیق نور افکند و آن‌ها را روشنایی بخشید. این درحالی است که نگاهی توده‌وار و بدون تحلیل‌هایی روش‌مند نسبت به جریان‌های فلسفی نه تنها سیاست‌های روش را آشکار نمی‌شود، بلکه مخاطب را با انبوهی نامنسجم از ایده‌های فلسفی مواجه می‌کند. نقد محتوای بر اثر در چارچوب فقدان دستیابی به سیاست‌های روش به دلیل نبود تحلیل‌های روش‌مند فلسفی و به دنبال آن بازتاب استلزام‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این جریان‌های فلسفی در روش تحقیق در علوم انسانی معاصر است.

نگارنده در بخش پیش‌گفتار بیان نموده‌اند: «برخی از فصل‌ها و مطالب پیش‌تر در قالب مقالات در مجلات علمی منتشر شده بودند که برخی یادداشت‌ها و نسخه‌های تلخیص‌شده کتب و منابع لاتین را بر آن‌ها افزوده‌ام. از این رو به زحمت می‌توان کتاب را اثری تالیفی دانست» (ص ۱۷). وی در پیش‌گفتار، کتاب را اثری گردآوری ترجمه‌ای می‌داند؛ این درحالی است که در جای دیگر از کتاب، بیان می‌شود: «تعریف و دریافتی که در این جا از هم‌کناری سیاست و روش ارائه می‌شود با کاربست‌های متعارف و معمول تفاوتی چشم‌گیر دارد...» (ص ۱۶) در واقع او در این بخش نوید توجه به روش پژوهش از منظری جدید و بدیع را به مخاطب می‌دهد. به نظر می‌رسد میان دو فقره فوق، تناقض وجود دارد و مشخص نیست که نگارنده، چگونه، توانسته نگاه نو و بدیع به روش و وجه ترجمه‌ای-گردآوری بودن را در کتاب جمع نماید.

نگارنده در پیش‌گفتار اثر، ابتدا چهار مدعا را در قالب مقدمه مطرح و در ادامه نتیجه‌گیری می‌کند (محمدپور ۱۴-۱۶):

مقدمه اول: محققان بایستی پیش و بیش از توجه به روش‌های تحقیق کمی، کیفی و ترکیبی، روش تحقیق را به‌مثابه جهان‌بینی‌های کلان فلسفی برای شناخت واقعیت اجتماعی مورد توجه قرار دهند.

مقدمه دوم: محققان فرآیند تحقیق دانشگاهی یا آکادمیک را به‌نحوی روباتیک [و به‌مثابه فعالیتی احتمالا الگوریتمی]، هم‌چون تمرین‌های ورزشی می‌نگرند، آن‌چنان که به‌خصوص در تحقیق‌های دانشگاهی یا آکادمیک در ایران چنین خودنمایی می‌کند.

مقدمه سوم: نه تنها روش‌های تحقیق، بلکه جهانی‌بینی‌های فلسفی نیز، سازه‌هایی نظری هستند که جهان را آن‌چنان که هست [به‌نحوی کامل]، به ما توضیح نمی‌دهند.

مقدمه چهارم: هر یک از این نظریه‌ها یا روش‌ها در سطحی عملی‌تر، مسیر فهم [و شناخت واقعیت] جهان را برای ما مهیا می‌کنند، این شیوه‌های ضمنی یا صریح را می‌توان سیاست‌هایی خواند که از رویه‌های قدرت تا کنش‌های روزمره فردی [ما] را دربرمی‌گیرد.

نگارنده در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند: از این رو، سیاست‌های روش فراتر از معنای فنی [یا به تعبیری الگوریتمی] آن، چیزی است که در پس‌زمینه به‌ظاهر ناپیدای جهان‌بینی‌های کلان [فلسفی] قرار می‌گیرد و از دل این نکات و مفاهیم برمی‌خیزد (همان ۱۶).

در چارچوب این صورت‌بندی از مدعاها یا مقدمات چهارگانه نگارنده و نتیجه‌گیری آن می‌توان بیان کرد که هدف غایی اثر آن است که محققان را برای شناخت جهان و کسب معرفت در علوم انسانی، به چشم‌اندازی فراتر از روش‌های تحقیق کمی، کیفی و ترکیبی دعوت کند؛ آن‌چنان که امر تحقیق، فرآیندی الگوریتمی نیست. گردآورنده، این چشم‌انداز را متأثر از تمامیت فلسفه ورزشی و خصوصا رویکردهای معاصر فلسفی به‌مثابه سیاست‌های روش معرفی می‌کند. در تثبیت این تعریف، نگارنده در سخن پایانی اثر، سیاست‌های روش را به صراحت این‌گونه معنا می‌کند: «روش‌های تحقیق نه تنها ابزارهای کشف و فهم جهان‌اند، بلکه خود محصولاتی ارزش‌شناختی به‌شمار می‌روند. همین جهت‌گیری است که نگارنده آن را به سیاست‌های روش معنا کرده است» (همان ۵۰۰). در همین راستا، نگارنده کتاب را در قالب یازده فصل، به‌مثابه جریان‌های مختلف فلسفی که سیاست‌های روش را نمایندگی می‌کنند سازماندهی نموده است. به‌طوری که هر فصل با تحلیلی درونی به معرفی جریانی فلسفی می‌پردازد و نسبت خود را با دیگر جریان‌های فلسفی در کلیت اثر روشن نمی‌کند.

از این رو، این فقدان موجب شده است که وجه مُقسَّم گردآوری فصل‌های کتاب مبهم جلوه نماید به گونه‌ای که دستکم سه وجه مُقسَّم متفاوت برای گردآوری این فصل‌ها می‌توان در نظر گرفت: آیا گردآوری فصل‌ها بر اساس جریان‌های متداول فلسفه معاصر غرب است؟ (مانند فصل‌های دوم، سوم، چهارم، نهم، دهم، و یازدهم) یا بر اساس حوزه‌های مطالعاتی علوم انسانی است که هر کدام متأثر از جریان‌های فلسفی معاصر بوده‌اند؟ (مانند فصل‌های اول، پنجم، و ششم)، یا شاید بر اساس دو مشرب کلان فلسفه غرب است؟ (فصل هفتم و هشتم). در ادامه، فصل‌های مختلف این کتاب نقد و بررسی می‌شود.

فصل اول با عنوان «از پارادایم به اپیستم» با طرح برخی پرسش‌های بنیادی در حوزه پارادایم آغاز می‌شود و سه پرسش روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی را می‌کاود. در ادامه، رویکردهای نظری کوهن، لاکاتوش، فایرابند، پوپر و فوکو در این باره بررسی می‌شود. در این فصل اگر چه به آرای کوهن، پوپر و خصوصاً فوکو به نحوی مشروح پرداخته شده است، اما از بررسی تفصیلی آرای لاکاتوش و فایرابند که نقش بسیار مهمی در بررسی مسئله روش‌شناسی در ساحت علم داشته‌اند، غفلت شده است. از این رو، اولویت‌گذاری نگارنده نسبت به اهمیت بحث و بررسی آرای این اندیشمندان و برنامه پژوهشی ایشان چندان آشکار نیست و بسیار مبهم است.

در فصل دوم با عنوان «شناخت عینی واقعیت: از کنت تا باسکار» پس از بحث و بررسی جریان فلسفی پوزیتیویسم و انشعاب‌های فکری آن، به معرفی تفصیلی مکتب واقع‌گرایی انتقادی پرداخته می‌شود. در این فصل، این دو مکتب فلسفی با صورت‌بندی منسجم و منظمی بحث و بررسی می‌شود.

در فصل سوم با عنوان «ساختار به مثابه واقعیت: از سوسور تا لاکان»، ابتدا به آرای زبان‌شناختی سوسور در مقام بنیادگذار زبان‌شناسی ساختاری و تأثیر این دیدگاه بر نظریه اجتماعی معاصر پرداخته می‌شود. سپس، آرای بارت در باب تلاقی میان زبان‌شناسی ساختاری (خصوصاً نشانه‌شناسی) و فرهنگ عامه بررسی می‌شود. هم‌چنین به رویکرد تاریخی ساختارگرایی انتقادی فوکو و تأثیر آن بر شناخت ماهیت دانش مدرن اشاره می‌شود. در ادامه و با طرح دیدگاه‌های پساساختارگرایی، به تأثیر اندیشه‌های لاکان، دریدا، آلتوسر و ژیاک بر نظریه اجتماعی معاصر به نحوی تفصیلی اشاره می‌شود. این فصل نیز از صورت‌بندی منسجم و منظمی برخوردار است.

در فصل چهارم با عنوان «روش شناسی رهایی بخش: از آدورنو تا هوی بهابها»، با اشاره به این موضوع که «واقعیت را جز از طریق پنجره‌ای ارزشی نمی‌توان آن‌طور که واقعا هست یا واقعا کار می‌کند، مشاهده کرد» (محمدپور، ۱۷۷) و طرح این پرسش اساسی که «چه ارزش‌هایی بر پژوهش حاکم می‌شوند و این ارزش‌ها ارزش‌های چه کسانی هستند» (همان، ۱۷۷)، به معرفی رویکرد انتقادی و آرای نظریه‌پردازان انتقادی پرداخته می‌شود. در ادامه، آرای بنیامین و جریان‌های فکری فمینیسم و پسااستعماری به تفصیل بحث و بررسی می‌شود. این فصل از روند تحلیلی منسجمی برخوردار است، آن‌چنان که محتوای فصل مذکور را می‌توان تأمل درباره پاسخ به پرسش اساسی فصل تلقی کرد.

در فصل پنجم با عنوان «انسان‌شناسی در چنبره نگاه‌ها: از هنری مورگان تا جورج مارکوس» تلاش شده است ریشه‌های فلسفی انسان‌شناسی را به اجمال شرح داده و جریان‌های همگرا و واگرای آن با نگاهی انتقادی بررسی شود. این فصل، از چهارچوب اصلی یا پرسش(های) مشخصی برخوردار نیست؛ از این رو، قسمت‌های مختلف آن دارای روند تحلیلی منسجمی نیست.

در فصل ششم با عنوان «واقعیت به مثابه تفسیر معنا: از ديلتای تا گارفینکل» با طرح پرسش‌هایی نظیر «چرا در مورد معنا این همه مناقشه وجود دارد؟»، «چه زمانی معنا به زمینه وابسته است و زمینه درباب معنا چه چیزی را به ما می‌گوید؟»، «معنا چگونه از طریق درک، فهم و تفسیر تجربه حاصل می‌شود؟» و مواردی دیگر (همان، ۲۱۹-۲۲۰)، زمینه‌های لازم برای معرفی پروژه هرمنوتیک معنا و بررسی آرای برخی نظریه‌پردازان هم‌چون شلایرماخر، ديلتای، و خصوصا هایدگر، گادامر، و ریکو را فراهم می‌کند. در ادامه، به تأثیر تفسیرگرایی برآمده از هرمنوتیک معنا بر گستره علوم اجتماعی پرداخته می‌شود. این فصل، از جمله فصل‌هایی است که از کلیت منسجمی برخوردار است و هم‌چنین تأثیر رویکرد فلسفی مورد نظر بر روش‌شناسی قلمرو علوم اجتماعی روشن و خالی از ابهام است.

در فصل هفتم با عنوان «فلسفه قاره‌ای و جدال بر سر معنا: از کانت تا دریدا»، محتوای ابتدایی فصل به عنوان مقدمه مناسبی به خاستگاه و توسعه فلسفه قاره‌ای اشاره می‌کند: «فلسفه قاره‌ای به مثابه سستی که قبل از کانت به صورت جریان عقل‌گرایی و بعد از کانت در ابتدا به صورت ایدئالیسم و در قرن بیستم در قالب مکاتب فلسفی متنوع جریان داشته است تقابل جدی با فلسفه‌های تجربه‌گرا و تحلیلی دارد» (همان، ۲۷۹). پس از آن با طرح پرسش‌هایی اساسی به آرای فلسفی فیلسوفانی نظیر کانت، هگل، کی‌یرکگور، نیچه،

هوسرل، هایدگر، سارتر، مرلوپونتی، گادامر، و در نهایت دریدا می پردازد. اگر چه وجود این فصل برای معرفی فلسفه قاره‌ای (به عنوان یکی از دو مشرب کلان فلسفه غرب) قابل توجه و مناسب است، اما نمی‌توان جایگاه آن را در ادامه فصل‌های پیشین این مجموعه درک نمود. به نظر می‌رسد، این فصل و هم‌چنین فصل بعدی، بایستی به عنوان دو فصل آغازین این مجموعه ارائه می‌گردید و فصل‌های دیگر (مثلاً) به عنوان جریان‌های متداول فلسفه معاصر غرب، ذیل این دو مشرب فلسفی بیان می‌شد. شاید دلیل اصلی این بی‌نظمی در صورت‌بندی فصل‌های هفتم و هشتم، فقدان آشکار چارچوب مفهومی منسجمی در گردآوری این مجموعه است و چنانچه بیان شد اساساً وجه مُقسّم فصل‌بندی این مجموعه مغشوش و مبهم است.

در فصل هشتم با عنوان «فلسفه تحلیلی و تلاش برای رسیدن به حقیقت: از فرگه تا کوآین» به معرفی مشرب کلان فلسفه تحلیلی پرداخته می‌شود که از اوایل قرن بیستم بر فلسفه دانشگاهی (عمدتاً در) انگلستان و ایالات متحده سیطره یافت. فلسفه تحلیلی به دلیل تأکید بر زبان، درگیر مسئله زبان به مثابه موضوع فلسفه می‌گردد و چرخش زبان شناختی ملازم با آن را نیز در تحلیل زبان شناسانه وارد ساخت. از این رو، فهم زبان شناختی از فلسفه به عنوان رخدادی نو در تاریخ فلسفه تلقی شد (همان، ۳۱۹). در این فصل جریان‌های متعدد فلسفه تحلیلی و پروژه‌های آن‌ها در قرن بیستم، حول فیلسوفانی هم‌چون فرگه، مور، راسل، ویتگنشتاین، اعضای حلقه وین، و در نهایت کوآین بحث و بررسی می‌گردد. نقدی که در معرفی فصل هفتم به آن اشاره شد، در اینجا نیز قابل طرح است.

در فصل نهم با عنوان «درک نوپراگماتیستی از روش: رورتی و فلسفه پساتحلیلی» عمدتاً به رویکرد نوپراگماتیستی رورتی پرداخته می‌شود. رویکرد نظری وی عمیقاً از پراگماتیست‌های کلاسیک هم‌چون پیرس، جیمز و دیویی تأثیر پذیرفته و به همین ترتیب وی در کار خود به دیدگاه‌های داروین، نیچه، هگل، هایدگر، ویتگنشتاین، و دریدا نظر داشته است (همان ۳۸۳-۳۸۴). ادامه این فصل، به مبانی نوپراگماتیسم رورتی و تأثیرپذیری از فیلسوفان مذکور می‌پردازد. این فصل از انسجام درونی مناسبی برخوردار است و جریان فکری رورتی به نحوی روشن بحث و بررسی می‌شود.

در فصل دهم با عنوان «پست مدرنیسم و امکان تولید معرفت: از توینبی تا باومن» به جریان پست مدرنیسم فلسفی پرداخته می‌شود. ریشه‌های فکری کلاسیک پست مدرنیسم را می‌توان در آرای برخی فیلسوفان، جامعه‌شناسان، و زبان‌شناسان مهم قرن نوزدهم و

اوایل قرن بیستم جست. نحله‌های گوناگون پست‌مدرن بر سر مجموعه‌ای از مقدمات روشی و نظری با هم اتفاق نظر دارند، اما در استنتاج‌ها و برنامه‌های پژوهشی خود نگاهی متفاوت دارند. عناصر اصلی مشترکی که عمدتاً در این فصل به آن‌ها اشاره می‌شود، عبارتند از اجتناب از بازگشت به فرض‌های جهان‌شمول معتبر به‌مثابه بنیان‌های نظری و روش‌شناختی، باور به نقش محوری برای مفاهیمی چون سوژه، هویت، متن و نماد در تحلیل جامعه، و موضوعاتی دیگر که حول نظریه‌پردازان معاصر پست‌مدرن بررسی می‌شود (همان ۴۲۵-۴۲۶). این فصل نیز با توجه به این که مسئله امکان تولید معرفت از چشم‌انداز جریان پست‌مدرنیسم هدف قرار داده است، از کلیت تحلیلی منسجمی برخوردار است، و مخاطب، قادر است جریان فکری مذکور را پیرامون این مسئله دنبال نماید.

در فصل یازدهم با عنوان «بازتعریف معرفت در بستر سیاست رادیکال: از دریدا تا بدیو» به‌عنوان آخرین فصل، به آرای سه فیلسوف معاصر دریدا، دلوز، و بدیو پرداخته شده است. این فصل اگر چه مسئله خود را در عنوان فصل، بازتعریف معرفت در بستر سیاست رادیکال طرح کرده است، اما بدون هیچ مقدمه‌ای، در سه قسمت، صرفاً به معرفی و بررسی برخی آرای دریدا، دلوز و بدیو اشاره شده است (همان ۴۶۷-۴۹۸). این فصل نیز از چهارچوب تحلیلی غیرمنسجمی برخوردار است، به‌نحوی که ارتباط مفهومی میان قسمت‌های سه‌گانه آن، مبهم و غیرقابل‌درک است.

آن‌چنان که اشاره شد، بررسی فصل‌های کتاب نشان می‌دهد که فقدان تحلیل‌های روش‌مند فلسفی در پرتو گفت‌و شنودی تاریخی، هدف اصلی گردآورنده برای معرفی سیاست‌های روش در علوم انسانی را که بر آن تأکید می‌ورزد (همان ۴۹۹)، ناکام گذاشته است. این ناکامی از آن‌جا ناشی می‌شود که نگارنده محترم بایستی از یک سو، به تعریف رشته‌های حوزه علوم انسانی و توجه به پیوندهای بین رشته‌های علوم انسانی و تحولات متقابل آن‌ها می‌پرداخت، و از سویی دیگر با اتکا بر تحلیل‌هایی روش‌مند، استلزام‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این جریان‌های فلسفی را در روش‌های تحقیق را آشکار می‌ساخت تا از این طریق بر سیاست‌های حاکم بر روش‌های تحقیق نوری می‌افکند و آن‌ها را روشنایی می‌بخشید. این در حالی است که نگارنده با نگاهی توده‌وار و بدون تحلیل‌هایی روش‌مند نسبت به جریان‌های فلسفی نه تنها سیاست‌های روش را آشکار نمی‌سازد، بلکه مخاطب را با انبوهی نامنسجم از ایده‌های فلسفی مواجه می‌کند.

۶. نتیجه‌گیری

با وجود کتاب‌های متعدد در باب روش و فلسفه روش در کشور، اما کتاب «روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)» به گونه‌ای جامع‌تر و کامل‌تر به هویت‌های نظری و فلسفی پشتیبان روش پرداخته است و از این باب می‌توان بیان نمود که کتاب مذکور از زمره کتاب‌های ارزشمند و غنی در این حوزه می‌باشد. از سوی دیگر نگارنده محترم با معرفی نمودن مفهوم جدیدی تحت عنوان «سیاست‌های روش» در عنوان فرعی و مقدمه کتاب، تلاش نموده است تا به مخاطب این پیام را منتقل نماید که روش‌ها عبارت هستند از جهان‌بینی‌ها و ادراکاتی که به هر دلیل ما آن‌ها را سازماندهی و تنظیم می‌نماییم و روش چیزی نیست مگر همان جهان‌بینی یا جهان‌بینی که روش از آن برمی‌خیزد. این نوع نگاه به روش، وجه تمایز کتاب مذکور با سایر کتاب‌های موجود در این زمینه است. با این حال نگارنده محترم، در انتقال و تشریح این مفهوم در فصل‌ها مختلف کتاب موفق عمل نکرده است و به نظر می‌رسد که مسئولیت کشف ظرایف و نکات سیاست‌های روش را بر عهده مخاطب گذاشته است؛ چنانچه که نگارنده محترم در پیش‌گفتار بیان نموده‌اند «نکات ظریف و کلیدی در باب سیاست روش در لابه لای مطالب و مفاهیم کتاب نهفته است (ص ۱۷)».

از سوی دیگر، مهم‌ترین نقد وارد بر کتاب حاضر، فقدان تحلیل‌های روش‌مند فلسفی در پرتو گفت‌و شنودی تاریخی میان جریان‌های فلسفی در گردآوری اثر برای معرفی سیاست‌های روش در علوم انسانی است. به عبارت دیگر، در اثر مذکور مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جریان‌های فلسفی در چارچوب تحلیل‌های روش‌مند و منسجمی ارائه نشده است تا از این طریق بتوان استلزام‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن‌ها را در روش‌های تحقیق آشکار ساخت و سیاست‌های حاکم بر روش‌های تحقیق معاصر در علوم انسانی را روشنایی بخشید.

از دیگر نقاط ضعف کتاب پررنگ بودن وجه ترجمه کتاب و نقش کم‌رنگ نگارنده در هماهنگی، برقراری پیوند میان فصل‌ها، مباحث و یکدست‌سازی زبان اثر است؛ از این رو، نوعی چندپارگی و بیان جزیره‌ای مباحث در این اثر خودنمایی می‌کند.

انتظار می‌رفت که در مؤخره به جمع‌بندی غنی‌تری پرداخته شود و نگارنده محترم نکات کلیدی و عملیاتی در باب سیاست‌های روش ارائه بفرماید و یافته‌های جدید خود را برجسته نماید به گونه‌ای که بتواند در طراحی یک برنامه پژوهشی، رهنمودهایی را در اختیار

پژوهش‌گران قرار دهد؛ با این حال چنین نبوده و همین موضوع جنبه عملیاتی و کاربردی بودن کتاب را کم‌رنگ نموده است و چنین می‌نماید که بسیاری از مباحث این کتاب، در سایر کتاب‌های موجود در باب روش و فلسفه روش، نیز وجود دارد و این کتاب نیز کتابی از سنخ کتاب‌های فلسفی و جامعه‌شناسی موجود است.

کتاب‌نامه

- ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۹). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جوان، جعفر، عبدالحی، عبدالله. (۱۳۸۹). *درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی: روش و روش‌شناسی*، تهران: چاپار.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۹). *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، تهران: سمت.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۹۳). *درس‌گفتار مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در علوم انسانی*. <https://alefbalib.com/index.aspx?pid=256&PdfID=602713>
- محمودی رضا، ربیعی رودسری، شهربانو. (۱۳۹۴). *روش تحقیق در علوم انسانی: راهنمای عملی در تنظیم طرح پژوهشی*، تهران: بال.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۶). *روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های روش)*. تهران: ققنوس.
- هاردینگ، ساندر. (۱۳۷۸). *نقش سیاست در جهت‌گیری نتایج پژوهش‌های علمی*. ترجمه علی صباغیان. *فصلنامه رهیافت*، ۹ (۲۱): ۸۶-۹۳.

Harvard University. (2020). *Methods in the Humanities*.

<https://thesis.extension.harvard.edu/humanities-research-methods>

Jeon, J. (2019). Rethinking Scientific Habitus: Toward a Theory of Embodiment, Institutions, and Stratification of Science. *Engaging Science, Technology, and Society*, 5, 160-172.

Ochsner, M., Hug, S. E., & Daniel, H. D. (2013). "Four types of research in the humanities: Setting the stage for research quality criteria in the humanities." *Research Evaluation*, 22(2), 79-92.

Steinmetz, G., & Adams, J. (Eds.). (2005). *The politics of method in the human sciences: Positivism and its epistemological others*. Duke University Press